

تطبیق آیه «لیس کمثله شیء» با حقیقت محمدیه از منظر اسما و صفات الهی

هادی وکیلی*

سیده زهره سیدفاطمی**

چکیده

اسما و صفات الهی، و مظاهر آن در سه بعد معناشناختی، وجودشناختی، و انسان‌شناختی، یکی از مهم‌ترین مباحث عرفان نظری است. در آیات قرآن و روایات نیز از اسما و صفات الهی به عنوان روش تشبیهی - تنزیهی شناخت حضرت باری تعالی یاد شده است و پژوهش‌گران همواره تلاش کرده‌اند رابطه و نسبت میان ذات و اسما و صفات الهی را تبیین کنند. در این ره‌گذر آیه «لیس کمثله شیء» از محکمت قرآنی به اسمی از اسمای قدوسی و سلبی اشاره مستقیم دارد. لذا وجوه مختلفی درباره حرف «ک» در نظر گرفته شده است. از این آیه به روشنی دو تعبیر قابل استنباط است؛ این که حضرت رسول گرامی (ص) مظهر این اسم شریف است و دیگر این که به لحاظ فنی وجود «مثل» نیز بر حقیقت محمدیه و شخص حضرت رسول گرامی (ص) دلالت می‌کند، زیرا قبل از آن سخن از زوجیت به میان آمده است و گمان خداوند می‌خواهد همان طور که زوجیت را برای همه چیز اثبات می‌کند از حقیقت محمدیه و شخص حضرت رسول (ص) زوجیت را منتفی بداند.

کلیدواژه‌ها: لیس کمثله شیء، مثله، «ک» زائده، حقیقت محمدیه، اسما و صفات الهی.

* استادیار گروه پژوهشی مطالعات تطبیقی عرفان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)

drhvakili@gmail.com

** دانشجوی دکتری تصوف و عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب قم szsfatemi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۲۱

۱. مقدمه

اسما و صفات الهی یکی از مهم‌ترین مباحث کلام، فلسفه، و عرفان است که در مسیر شناخت و اثبات توحید، دریچه‌ای است که طالبان را به سوی معرفت الهی هدایت می‌کند. همچنان‌که در قرآن و روایات نیز از اسما و صفات الهی به عنوان روش تشبیهی-تنزیهی شناخت حضرت باری تعالی یاد شده است و محققین همواره تلاش کرده‌اند رابطه و نسبت میان ذات و اسما و صفات الهی را تبیین کنند.

بنابراین در عرفان نظری، از مظاهر اسمای الهی به صورت ویژه‌ای بحث شده است و این مباحث از دو رویکرد وجودشناختی و معناشناختی مهم هستند. علاوه بر آن می‌توان مبحث انسان‌شناسی را نیز به مثابه مظاهر اسمائی در کنار آن مورد توجه ویژه قرار داد و مستند بر سخنان و روایات منقول از اهل بیت علیهم السلام، رابطه و نسبت بین اسما و مظاهر را تعیین و تبیین کرد. آن‌جا که امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند: «انا الهادی و انا المهتدی، انا علم الله و انا قلب الله الواعی و لسان الله الناطق و عین الله و جنب الله و انا ید الله» (صدوق، بی‌تا: ۱۶۴). که در احادیث مشابه، علاوه بر این که به جنبه‌های معناشناختی و وجودشناختی اشاره شده است به روشنی به تطبیق مظاهر با اسمای الهی نیز پرداخته شده است.

به صورت روشن در چهار آیه از قرآن (اعراف: ۱۸۰؛ اسراء: ۱۱۰؛ طه: ۸؛ حشر: ۲۴) عبارت «اسمای حسناى» و همچنین احصای بعضی از این اسما آمده است. ولی تعداد شمارش اسمای حسناى الهی، در متون روایی متفاوت است؛ در قرآن کریم ۱۳۵ اسم، (سبحانی، بی‌تا: ۱۰۹) در روایات طبق حدیث «ان الله تبارک و تعالی تسعة و تسعين اسما، مائة الا واحدا من أحصاها دخل الجنة» ۹۹ اسم (صدوق، بی‌تا: ۱۹۴) و در برخی دعاها مثل دعای جوشن کبیر، هزار اسم برای خداوند ذکر شده است، که دلالت بر توقیفی نبودن اسمای حسناى الهی دارد (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ۸/۳۶۲).

محور مباحث قرآنی، اسما و صفات خدای تعالی است و عالم در تمام مدارج و مراتب ملکی و ملکوتی آن به عنوان آیات و نشانه‌های پروردگار عالمیان معرفی شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۹۶). اگرچه هر آیه‌ای از آیات قرآن امری را به سلب یا ایجاب به خداوند باری نسبت می‌دهد و از این لحاظ می‌توان به‌تنهایی قرآن را مجلی و مظهر اسمی از اسمای الهی دانست.

بنابراین به طور قطع، کیفیت نزول و چینش حکیمانه اسمای الهی در قرآن با صدر و ذیل آیات بی‌تناسب نیست حتی توالی اسما و صفات در اواخر بعضی از آیات بر نوعی

ارتباط و نظم و وجود سلسله مراتب اسمائی دلالت می‌کند. زیرا «برای تأویل و تفسیر یک اسم نمی‌توان صدر و ساقهٔ یک آیه را نادیده گرفت» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱/۵۷۴). این‌گونه تأویل و تفسیر، از دید ژرف مفسرانی که با رویکرد عرفانی، فلسفی، قرآن را مورد بررسی قرار داده‌اند مانند تفسیر حضرت آیه‌الله جوادی آملی مخفی نمانده است.

در این مقاله سعی بر این است بخشی از آیهٔ ۱۱ سورهٔ شوری که دربردارندهٔ اسمی از اسمای حسناى الهی و جلالی است بررسی شود.

آیهٔ «لیس کمثله شیء» به اسمی از اسمای قدوسی و سلبی اشارهٔ مستقیم دارد. آنچه از بزرگان به جا مانده است این است که این قسمت از آیه از محکّمات است اگرچه گفته شده است وجود حرف «کاف» برای مخاطب متشابه جلوه می‌کند اما برجسته‌ترین آیهٔ محکمه و ام‌المحکّمات کریمه است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۲).

اگرچه این آیه با یکی از اسمای حسناى الهی «فاطر السموات و الارض» آغاز شده است و درصدد بیان نظام فاعلی جهان هستی است، نکتهٔ مهم آن این است که نظام فاعلی ویژه‌ای که از این آیات استفاده می‌شود، افزون بر اثبات اصل مبدأ که مفروغ عنه است، دربردارندهٔ وصف یگانگی او نیز است، چون نظام فاعلی واحد حکایت از توحید مبدأ دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۰۸). اما این قسمت از آیه علاوه بر این که وجود نظیر را برای خدا نفی می‌کند هم‌زمان اثبات مثل، نیز برای او می‌کند و می‌توان گفت اگرچه «خدا تعالی مثل و نظیر ندارد و لیکن مثالی که آیت و نشانهٔ او می‌باشد را دارا می‌باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ج: ۲-۴/۴۴)؛ علاوه بر این که به صورت تطبیقی مثل را در ساختار عبارت مذکور معرفی می‌کند.

۲. بررسی ساختار لفظی آیهٔ «لیس کمثله شیء»

الف) حرف «ک» در جایگاه نحوی از حروف جر شمرده شده است و معنای مثلثیت را در خود جای داده است «ک» حرف جر زائد و «مثله» مجرور لفظی، محلاً منصوب و خیر برای لیس است (قاسم دعاس، ۱۴۲۵: ۱۸۳/۳). اما در جمله‌ها و آیات متفاوت می‌تواند به صورت زائد یا اصلی به‌کار گرفته شود. منشأ این اختلاف از آنجایی است که زائدبودن حرفی در قرآن را منافی با فصاحت و بلاغت قرآن می‌دانند و به همین دلیل عده‌ای زائدبودن را به معنای تأکید دانسته‌اند تا مفردی برای رهایی از این معضل باشد؛

- ب) در این بخش از آیه مذکور، طبق اقوال علمای نحوی نقش زائد را به حرف «ک» داده‌اند. و بخش «لیس کمله شیء» از جمله مواردی است که مستند ورود حرف زائد در قرآن است (طریحی، ۱۳۷۵: ۱/۳۵۵)، و مستند به کلام عرفی عرب دانسته شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳/۶۱). تا از این رهگذر خود را از محال عقلی برهانند، زیرا از نگاه آنان اگر حرف «ک» زائده نباشد پذیرش وجود مثل و نظیر برای خداوند را به دنبال خواهد داشت. برخی دیگر کوشیده‌اند زائد نبودن حرف «ک» را توجیه کنند به این معنا که معتقد شدند آیه با تأکید بر لازم کلام، بر مراد و مطلوب، یعنی نفی شبیه برای خداوند است. زیرا لازمه نفی مثل مثل، نفی مثل است. زیرا اگر خداوند مثل و ماندنی داشت به مقتضای اصل تماثل، باید آن «مانند» نیز خود دارای ماندنی دیگر باشد که همان خداوند است؛
- ج) برخی دیگر از متأخرین بر عدم وقوع زوائد در قرآن پافشاری کرده‌اند (← بلاغی نجفی، ۱۴۲۰: ۱/۳۷؛ طیب، ۱۳۷۸: ۵/۲۸۱)، اعتراض فخر رازی بر وجود زائده در قرآن را می‌توان نمونه‌های بارز آن شمرد (رازی، ۱۴۲۰: ۲/۳۶۳)؛
- د) حرف «ک» در کمله زائده اسمیه است و جمله خبر لیس است که در این صورت برای مبالغه در نفی مثل است (گنابادی، ۱۴۰۸: ۱۳/۴۶). همچنین گفته شده حرف «ک»، زائد است و ممکن است به معنای «مثل» نیز باشد بدون این که در توجیه آن نیازمند التزام و تقدیر گرفتن باشیم (نیشابوری، ۱۴۱۶: ۴/۲۳۵)؛
- ه) برخی دیگر از دانشمندان آن را صله دانسته و بیان می‌کنند که حرف «ک» صله است و ترجمه آن در آیه چنین می‌شود: «مثل آن چیزی نیست» و عده‌ای دیگر «مثل» را صله دانسته‌اند که معنای آن چنین می‌شود «او مثل چیزی نیست» (قشیری، بی تا: ۳/۳۴۵)؛
- و) عده‌ای دیگر «مثل» را زائده دانسته‌اند در نتیجه می‌شود «لیس کهو شیء» (اندلسی، ۱۴۲۰: ۶۵۳)؛
- ز) برخی دیگر حرف «ک» را تأکید لفظی برای نفی مثل از خدا دانسته‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۵/۱۱۴)؛
- ح) عده‌ای دیگر می‌گویند کاربرد «مثل» و حرف «ک» صحیح نیست و نفی با لیس، دو امر را دربر می‌گیرد و «مثل» در این جا به معنای صفت است؛ در این صورت ترجمه آن می‌شود صفتی مثل صفت او نیست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴/۷۵۹)؛
- ط) در این میان برخی دیگر هر دو جانب را رعایت کرده‌اند و به تفکیک هم‌زمان قائل شده‌اند برای هر دو صورت تأویلی آورده‌اند و گفته‌اند حرف «ک» هم زائده و هم غیر زائده است.

از این رو حرف «ک» اگر زائده گرفته شود تنزیه است چون از هر نظر نفی مماثلت می‌کند؛ در این صورت بزرگ‌ترین آیه تنزیهی است که در قرآن آمده شده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸: ۴۸۲).

و بنا بر این که غیر زائده گرفته شود تشبیهی و به این معناست که «نیست مثل او چیزی» و مثلث را از مثل او نفی می‌کند (قیصری، ۱۳۷۵: ۵۱۳). و اگر حرف «ک» زائده نباشد و مثل نظیر معنا دهد در نفی «مثل مثل» آمده است و «مثل» را اثبات می‌کند (کاشانی، ۱۳۷۰: ۶۰)؛

ی) در مورد حرف «ک» سه وجه در نظر گرفته شده است:

- حرف «ک» نفس کلمه باشد؛

- حرف «ک» زائده باشد؛

- حرف «ک» زائده و نفس کلمه نباشد، بلکه جزئی برای کلمه باشد.

در مورد حالت سوم اشاره به «مثله» از بعضی وجوه است، چون مثل بودن از همه جهات در مورد واجب و ممکن محال است زیرا اگر از تمام وجوه باشد لازمه تکرار در خلقت است و تکرار برای خدا محال است (آملی، ۱۳۷۶: ۶۸).

۱.۲ بررسی کلمه «مثل»

اصل واژه «مثل» همانند برخی از واژه‌های هم‌معنا (شکل، شبه، و ...) برای بیان مشابهت میان دو یا چند چیز است، لیکن تفاوتشان در این است که: «مثل» برای بیان مشابهت دو یا چند چیز در صفات اصلی، یعنی بیان مشابهت تامه است. «شکل» برای بیان مشابهت در اوصاف ظاهری و صوری به کار می‌رود. برخی گفته‌اند: در صورتی می‌توان گفت «این چیز به شکل آن چیز است» که در اکثر صفات، مشابه هم باشند، به گونه‌ای که فرق گذاشتن میان آن دو، مشکل باشد (العسکری، ۱۳۲۰: ۳۰۴).

«شبه» برای بیان مطلق مشابهت است؛ خواه مشابهتشان کلی باشد یا جزئی، در صفات ظاهری باشد یا باطنی و معنوی یا هرگونه مشابهت دیگر باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۵). برخی گفته‌اند: «شکل» برای بیان مشابهت در هیئت، صورت، مقدار و مساحت است، در حالی که «شبه» برای بیان مشابهت در کیفیت است (العسکری، ۱۳۲۰: ۳۰۴).

اما واژه «مَثَل» صفت مشبیه است؛ مانند حَسَن، و به معنای چیزی است که به مثلثیت

متصف می‌شود و تماثل در آن ثابت است؛ چنان که «مثیل» نیز به همین معناست. عنوان مثل نسبت به اقسام مشابهت‌های یادشده، عام است و شامل همه آن‌ها می‌شود. پس «لیس کمله شیء» تمام انحاء مشابهت را نفی می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۲/۱۰۶).

۲.۲. بررسی کلمه «شیء»

«شیء» مفهومی وسیع است که اعم الاشیا بوده و با مفهوم هستی مساوق است. این مفهوم بر همه چیز اطلاق می‌شود و همه‌جا حضور دارد؛ بر هر چه که اطلاق شود با آن متحد می‌شود و در هر جا حضور یابد با آن هم‌رنگ می‌شود؛ وقتی «شیء» بر شجر اطلاق شود، با آن متحد می‌شود و گفته می‌شود: «هذا الشیء شجر و هذا الشجر شیء»؛ وقتی بر حجر اطلاق شود در آن یافت می‌شود و می‌توان گفت «هذا الشیء حجر و هذا الحجر شیء»، بنابراین، شیء در آسمان آسمان و در زمین زمین و در درخت درخت است؛ اما خدای سبحان که در همه «هو فی الاشیا» (مجلسی بی‌تا: ۴/۲۷) و با همه است: «و هم معکم این ما کتتم» (حدید: ۴) و در همه‌جا حضور دارد؛ «وهم الذی فی السماء اله و فی الارض اله» (زخرف: ۸۴) چون اطلاق او ذاتی است، در چیزی حلول نمی‌کند، با چیزی متحد نیست، از چیزی رنگ نمی‌پذیرد و خلاصه این که دخول او در اشیا و معیت او با اشیا، با ممازجت و مقارنت نیست (نهج البلاغه: ۱، بند ۷؛ مجلسی، بی‌تا: ۴/۲۷).

خدای تبارک و تعالی مانند معنای عام ماهوی و غیر ماهوی نیست که با همه هست لیکن در هر جا رنگ همان جا را می‌گیرد. او با این که مثلاً در حجر، با آن و محیط بر آن است، حجر نیست. زیرا معانی عام فقط وصفی ثبوتی دارد و چون محدود است با مقید مقید و با مطلق مطلق است؛ ولی خدای تبارک و تعالی چون اطلاقش ذاتی و فارغ از هر قید است، همان طور که با خودش، خودش است، در همه جا، با همه و درون و بیرون هر چیزی هست ولی با دیگران هم خودش است، نه اینکه با دیگران دیگران باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۸/۲۵۷).

با توجه به مطالبی که گفته شد و طبق فرضیه این مقاله، مسلم است که این بخش از آیه ۱۱ سوره شوری علاوه بر این که بر تنزیه خدای تبارک و تعالی دلالت می‌کند از آیات تشبیهی نیز به‌شمار می‌رود. به همین دلیل کلمه «مثل» در این آیه حکایت از تشبیه دارد و مظهر جامع این اسم، حقیقت محمدیه و بر شخص حضرت محمد (ص) دلالت می‌کند.

۳. حضرت رسول مظهر اسم جامع الهی است.

طبق حدیث شریف «قیمة کل امرء ما یعلم» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۲) منزلت هر انسان به معرفت و رتبت هر معرفت به معروف آن است، زیرا هر معرفت عارف را در پرتو معروف و در پیوند با آن ارزش مند می‌سازد. معروف در علم شریف عرفان، خدای سبحان و اسمای حسناى اوست و خدای سبحان ذات اقدس است که به مصداق «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱) مانندی برای او نیست، پس ارزش معرفت عرفانی، بی‌نظیر بوده و انسان کاملی که به قدر امکان از آن بهره می‌برد نیز مظهر آن یگانگی و بی‌مانندی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ب: ۱ / ۹۹).

از آن‌جا که هر نامی خواهان و دارای مظهر است و «لیس کمثله شیء» از اسمای خداوند سبحان است، انسان کامل به سبب جامعیت بی‌مانند خود خلیفه خدا، و مظهر تام بسیط الحقیقه و آیت کبری «لیس کمثله شیء» است و در حضرات دیگر مانندی ندارد (همان: ۲۸ / ۳).

و اگر جهان مظاهر اسمای حسناى الهی معرفی شود به نوعی برای آن‌ها مصادیقی مشخص می‌شود؛ حقیقت محمدیه و شخص حضرت محمد (ص) هم فاقد نظیر است، و آیت «لیس کمثله شیء» است، که در این صورت هرگز دچار شراکت در ذات هم نخواهیم شد زیرا این مظاهر وجود تبعی دارد و قائم به خداوند تبارک و تعالی خواهد بود (قیصری، ۱۳۷۵: فصل ۷ و ۸). و خداوند در آئینه مظهر، ظاهر است: «لا یشغله شأن عن شأن». خداوند ظاهر دائماً فیض می‌رساند و مظهر دائماً فیض می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ۱۶۵)؛ و با ارتحال انسان کامل از نشئه شهادت به غیب و وفات عنصری آن، بعضی از مراتب آن کون جامع از ظهور به بطون و از شهادت به غیب مستور می‌شود، لذا با غروب هر انسان کاملی، طلوع انسان کامل دیگری آغاز می‌شود: «الا ان مثل آل محمد کمثل نجوم السماء اذا خوی نجم طلع نجم» (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ب: ۳ / ۵۲).

بنابراین حضرت رسول، شخصیت ممتازی است که نه در گذشته همانند داشت و نه در آینده مماثل دارد. او مظهر «لیس کمثله شیء» و مظهر «ولم یکن له کفو احد» است. هر اسمی از اسمای الهی مظهر طلبیده، در بین انسان‌ها ظهوری دارد، وجود مبارک پیغمبر (ص) چون در بین انسان‌ها و جهان امکان انسان کاملی است مظهر (لیس کمثله شیء) خدای سبحان است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۵ / ۸).

در آیه «لیس کمثله شیء» خدای تبارک و تعالی بین اثبات مثل و نفی مثل در یک آیه جمع کرده است (قیصری، ۱۳۷۵: ۵۱۷). از همین رو بعضی آیه شریفه (لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر) را مؤید همین معنا دانسته و گفته‌اند مضمون آیه، همان تشبیه در عین تنزیه و تنزیه در عین تشبیه است؛ زیرا اگر حرف «ک» در (کمثله) زاید نباشد، معنای آیه چنین است: چیزی مثل مثل خدا نیست و اگر مثل خدا، نظیر نداشت یقیناً خود خدا هم مثل و نظیر ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۸۲).

چهره باطنی انسان کامل همان مظهر کلی است که وجوب بحث یا امکان صرف نبوده، بلکه برزخ جامع وجوب و امکان است؛ یعنی تمام تعینات و حقایق وجوبی و امکانی را واجد است.

چهره ظاهری انسان کامل همان کون جامع است که مربوط به نشئه عنصری و در آخرین مرتبه از تنزلات وجود است و این چهره مقتضی تداوم هستی انسان کامل در طبیعت و دلالت بر وجود عنصری ولی الله اعظم می‌کند، زیرا ارواح انبیا و اولیای گذشته به تنهایی مرآت کامل برای ارائه خدای سبحان با همه اوصاف و اسمای بسیط و تفصیلی نیستند و البته انسان کامل مظهر تام «لیس کمثله شیء» است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳/ ۴۶).

در نتیجه آنچه در باب ضرورت وجود انسان کامل بیان شد این است که در اسمای ذاتیه وحدت و در اسمای فعلیه کثرت غلبه دارد، از این رو هویت غیبیه مقتضی نامی است که با ارائه وحدت و کثرت، جامع جمیع اسمای جلالیه و جمالیه و دربردارنده مقام جمع و تفصیل باشد و این نام همان اسم اعظم است که به عنوان «لیس کمثله شیء» در انسان کامل ظهور می‌کند و خداوند با ظهور در این مظهر ذات خود را از جهت جامعیتی که برتر از آن حیثیتی نیست ادراک می‌کند و بدین ترتیب حرکت حبی ایجابی، به غایت خود واصل می‌شود (همان: ۳/ ۵۰).

به همین دلیل ربوبیت تامه برای انسان کامل است همچنان‌که هر انسانی نصیبی از ربوبیت دارد و انسان کامل منحصر در شخص واحد است و آن حضرت خاتم الانبیا (ص) و این یکی از معانی آیه مذکور است و این در صورتی است که حرف «ک» زائده گرفته نشود (الهی قمش‌های، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

۴. نتیجه‌گیری

آیه ۱۱ سوره شوری با بیان نظام فاعلی جهان هستی با یکی از اسمای حسناى الهی «فاطر

السموات و الارض» در این سوره آغاز شده است و نظام فاعلی واحد را حاکی از توحید مبدأ برای هستی می‌داند.

همچنین در قسمت بعدی این آیه از برهان زوجیت برای اثبات ربوبیت حضرت حق سخن می‌گوید و زوجیت را برای کل عالم محرز می‌داند.

در اسم «لیس کمثله شیء» برای نظام فاعلی جهان و ربوبیت حق بدیل و مثلی در نظر گرفته نمی‌شود گویا این بخش از آیه نتیجه وحدت و ربوبیت بی‌مثال حضرت باری تعالی است.

اما این که بخواهیم خود جمله «لیس کمثله شیء» را جدای از دو بخش مذکور بیاوریم و برای اثبات یگانگی خدا به کار ببریم، به نظر نمی‌رسد جایگاه مطلوبی بیابد؛ زیرا چنان که گفته شد نسبت قسمتی از آیه با صدر و ذیل همان آیه کاملاً مربوط و متناسب نازل شده است، و با توجه به صدر آیه، اثبات توحید و نداشتن مثلثیت به خوبی تبیین شده است و به نظر می‌رسد دیگر حتی نیازی به تأکید نیز نباشد و «لیس کمثله شیء» در بردارنده صفت و نتیجه تبیین برهان اول و دوم است.

به نظر می‌رسد بدون آن که اشکال خاصی وارد آید، دو فرض زیر را می‌توان برای این قسمت از آیه در نظر گرفت:

- اول این که همان مترادف در لسان مفسران در نظر گرفته شود و گفته شود حرف «ک» زائد و این بخش از آیه به نفی مثل و مماثل برای خدا اشاره دارد؛

- دوم این که در بخش دوم اثبات زوجیت برای تمام عالم شده است؛ برای دفع توهم مقدر، این بخش را به عنوان مستثنی آورده که همه عالم واجد زوجیت است، الا حضرت ختمی مرتبت که مثل الهی است و برای او مثلی نیست. در این صورت بهتر است گفته شود، این قسمت از آیه «لیس کمثله شیء» علاوه بر این که نظیر و مثل را برای خدا نفی می‌کند هم زمان اثبات مثل، نیز برای او می‌کند و می‌توان گفت اگرچه خدا تعالی مثل ندارد و لیکن مثالی که آیت و نشانه او باشد را داراست و به صورت تطبیقی مثل خود را در نداشتن زوجیت در ساختار آیه مذکور معرفی می‌کند.

و حتی می‌توان گفت در این آیه دو فرض به درستی قابل استنباط است؛ این که حضرت رسول گرامی (ص) مظهر این اسم شریف است و دیگر این که به لحاظ فنی وجود «مثل» نیز دلالت بر حقیقت محمدیه می‌کند زیرا قبل از آن سخن از زوجیت به میان آمده است و انگار خداوند می‌خواهد همان طور که زوجیت را برای همه چیز

اثبات می‌کند از حقیقت محمدیه و شخص حضرت رسول (ص) متفی بدانند و فرض زوجیت برای او را محال کند.

لازم به ذکر است در این جا بین ازدواج و زوجیت تفکیک حاصل شده است؛ زیرا زوجیت گاهی در امور اعتباری است، مانند قرارداد زناشویی در دنیا که در قرآن آیات فراوانی دارد و با قرار نکاح، پدید می‌آید و با قرار طلاق، ناپدید می‌شود، پس وجود و عدم آن به اعتبار معتبر است و گاهی در امور تکوینی، مانند زوجیت گیاه؛ «من کل فاکهة زوجان» (الرحمن: ۵۲)؛ زیرا دو فرد از یک میوه از یک حقیقت‌اند و نظیر زوجیت در حیوان؛ «وانزل لکم من انعام ثمانية ازوج» (زمر: ۶) و فراتر از آن، درباره زوجیت در همه اشیا می‌فرماید: «و من کل شیء خلقنا زوجین» (ذاریات: ۴۹). روشن است که وجود و عدم این گونه از زوجیت‌ها با قرارداد و اعتبار معتبر نخواهد بود، پس خداوند از هر حقیقتی، اعم از انسان‌ها، حیوانات، گیاهان، و جمادات حتی رعد و برق یک جفت آفریده و میان آن دو جاذبه ایجاد کرده است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۷/۱۰۹).

اگر فرضیه فوق درست باشد و «مثله» به انسان کامل و حقیقت محمدیه برسد می‌توان این گونه مسئله را توجیه کرد که «لکم» در «خلق لکم» افاده عموم می‌کند و در این جا می‌توان انسان کامل و حقیقت محمدیه را از کل آیه مستثنی کرد. در نتیجه اگر مثل مثلش نبود به طریق اولی مثل خدای تبارک و تعالی هم نخواهد بود.

منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۴۲۰ ق). *التحریر و التنویر*، ج ۸ و ۲۵، بیروت: مؤسسه التاریخ.
ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب*، ج ۳، بیروت: دار صادر.
اندلسی، یوسف (۱۴۲۰ ق). *البحر المحیط فی التفسیر*، ج ۱، بیروت: دار الفکر.
آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۶). *غرر الحکم*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
آملی، سیدحیدر (۱۳۷۶). *المقدمات من نص النصوص*، تهران: توس.
بلاغی نجفی، محمد جواد (۱۴۲۰ ق). *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، ج ۱، قم: بنیاد بعثت.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳). *توحید در قرآن*، قم: اسرا.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). *معرفت‌شناسی در قرآن*، تحقیق حمید پارسانیا، قم: اسرا.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *سیره رسول اکرم (ص) در قرآن*، ج ۸، تحقیق حسن شفیعی، قم: اسرا.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ الف). *ادب فنای مفریان*. تحقیق محمد صفایی، ج ۲، قم: اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ ب). *تحریر تمهید القواعد*، ج ۱ و ۳، تحقیق حمید پارسانیا، قم: اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ ج). *رحیق مختوم*، تحقیق حمید پارسانیا، ج ۲-۴، قم: اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *تفسیر تسنیم*، تحقیق سعیدبندعلی، ج ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، قم: اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ الف). *پیامبر رحمت*، تحقیق محمدکاظم پارسا، قم: اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ ب). *جرعه‌ای از صهبای حج*، تحقیق حسن واعظی، قم: اسرا.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۸). *ممدالهمم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- درویش، محی‌الدین (۱۴۱۵ ق). *اعراب القرآن و بیانه*، ج ۲، سوریه: دار الارشاد.
- رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمدبن عمر (۱۴۲۰ ق). *مفاتیح الغیب*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، محمدبن حسین (۱۴۱۲ ق). *المفردات فی غریب القرآن*، ج ۴، دمشق: دار العلم.
- سبحانی، جعفر (بی تا). *مفاهیم القرآن*، بی جا.
- صدوق، ابی جعفر محمدبن علی بن حسین (بی تا). *توحید*، بیروت: دار المعرفة.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). *المیزان*، ج ۳ و ۱۸، قم: دفتر اسلامی جامعه مدرسین قم.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*، ج ۱، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، تهران: اسلام.
- العسکری، أبوهلال (۱۲۲۰). *الفروق اللغویه، الفرق بین الشکل و المثل والشبه*، بی جا.
- قاسم دعاس (۱۴۲۵ ق). *اعراب القرآن الکریم*، ج ۳، دمشق: دار المنیر.
- قشیری، عبدالکریم (بی تا). *لطائف الاشارات*، ج ۳، مصر: هیئة المصریة العامه للکتاب.
- قیصری، محمد داوود (۱۳۷۵). *شرح فصوص*، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۰). *شرح فصوص*، قم: بیدار.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ ق). *بیان السعاده فی مقامات العباده*، ج ۱۳، بیروت: مؤسسه الاعلمی مطبوعات.
- مجلسی، محمدباقر، (بی تا). *بحار الانوار*، ج ۴، تهران: اسلامیة.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن*، ج ۱۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نیشابوری، نظام الدین حسین بن محمد (۱۴۱۶ ق). *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- الهی قمشه‌ای، محمدرضا (۱۳۷۸). *مجموعه آثار حکیم صهبا*، اصفهان: کانون پژوهش.